

بررسی شخصیت کاووس براساس برخی کردارهای او از دوران باستان تا شاهنامه

دکتر رضا ستاری

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران

چکیده

از بیشتر شخصیت‌هایی که در شاهنامه حضور دارند، می‌توان در متن‌های دوران باستان نشان یافت. داستان‌های مربوط به این شخصیت‌ها، ریشه در روایت‌های بسیار کهنی دارد که با گذر از پست و بلند تاریخ فرهنگی این دیار به دوران نوتر رسیده است. کاووس از جمله چنین شخصیت‌هایی است. این پادشاه در میان پادشاهان حماسه ملی، بیشترین و طولانی‌ترین حضور را در شاهنامه دارد. همچنین از او و کارهایش در اوستا، متن‌های پهلوی و متن‌های پس از اسلام (فارسی و عربی) نیز سخن رفته است.

هرچند در اوستا از کاووس و برخی کردارهایش یاد شده است، اما خطوط اصلی چهره این شخصیت در متن‌های پهلوی و متن‌های پس از اسلام (فارسی و عربی) نمودار می‌شود. در این مقاله پس از اشاره‌ای کوتاه به نام و شخصیت کاووس، برخی از کرده‌های این پادشاه نامدار، چون آسمان‌نوردی، جنگ‌های مازندران و هاماوران و ... براساس متن‌های موجود از دوران باستان تا شاهنامه بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: کاووس، حماسه، اوستا، شاهنامه، شخصیت.

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۱۰/۲۶

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۸/۱/۳۰

Email: reza satari@yahoo.com

مقدمه

بیشتر روایت‌های مربوط به شخصیت‌های حماسه ملی ایران، مانند شاهان و پهلوانان و دیگر نقش‌ورزان، که شکل نهایی آن را در شاهنامه می‌بینیم، ریشه در آن گروه از روایت‌های اسطوره‌ای دارند که صورت مکتوب آنها در کنار روایت‌های شفاهی، از گذشته‌های دور (دوره باستان و میانه) به روزگاران نوتر رسیده است. آبشخور بخشی از این روایت‌ها، داستان‌های اسطوره‌ای مشترک هند و اروپایی یا هند و ایرانی است که از نیاکان نژاد آریایی به یادگار مانده است. این روایت‌ها در روند شکل‌گیری خود در بستر زمان از عواملی چون دگرگونی، شکستگی، ادغام، نفوذ عناصر بیگانه و جابه‌جایی، تأثیرپذیرفته و دچار تغییر و تحولاتی گاه اندک و گاه بنیادین شده‌اند.^(۱) «ودا، کتاب مقدس هندوها و اوستا، کتاب مقدس زردشتیان، نخستین منابع نوشتاری هستند که این روایت‌ها را در مرحله‌ای از روند تطوّر و تحوّل آن حفظ کرده‌اند.

بررسی و مقایسه تطبیقی - کارکردی شخصیت‌های اسطوره‌ای - حماسی شاهنامه با برابر نهاده‌های اوستایی آنها و همچنین روایت‌های مربوط به آنها در متن‌های دوره میانه می‌تواند چگونگی روند این تغییر و تحوّل را در اسطوره‌ها و حماسه ملی ایران نشان دهد. آغازگر چنین پژوهش‌هایی ابراهیم پورداود بود که مهم‌ترین کارش در این باره ترجمه یشت‌ها و بررسی مباحث آن است. این پژوهش را ذبیح‌الله صفا با بررسی و تحلیل‌های کلی‌تر، در کتاب حماسه‌سرایی در ایران پی گرفت. پژوهش‌های جدیدتر، اما ناتمام به زنده‌یاد مهرداد بهار تعلق دارد، که گردش چرخ نگذاشت تا بخش دوم کار خود را در کتاب پژوهشی در اساطیر ایران به پایان برساند.

موضوع این جستار، بررسی روایت‌های مربوط به برخی از مهم‌ترین کردارهای کاووس به‌منظور نشان‌دادن روند تحوّل شخصیت این پادشاه نامدار

سلسله کیانی، از روزگار باستان تا زمان سرایش شاهنامه است.

نام

به باور بارتولومه، بخش نخست نام کاووس، «Kāv» صورت دیگری است از Kay که در اوستایی Kavi است (عنوان شاهان کیانی) و بخش دوم آن در اوستا Usan_ (نام خاص) است که شاید به معنی چاه و چشمه باشد. پس کاووس در اصل یعنی کی اوسن (شاه اوسن)، که پس از افزودن دوباره «کی» به شکل کی کاووس در آمده است (Bartholomae 1964: 406, 442). این نام در پهلوی کی اوس - Kaius - است (کزازی ۱۳۸۱: ۳۳۶) که در تفسیر پهلوی (زند) به خرسندی برگردانده شده است (پورداود ۱۳۷۷: ۲۳۵). اشپیگل و یوستی آن را آرزومند، با اراده و توانا معنی کرده‌اند. (خالقی مطلق ۱۳۸۰: ۵۷۹)

کاووس شخصیتی اسطوره‌ای یا تاریخی

بر سر اسطوره‌ای یا تاریخی بودن شخصیت کاووس در میان پژوهشگران اختلاف دیدگاه وجود دارد. در حالی که گلدنر و اشپیگل (پورداود ۱۳۷۷: ۲۳۶) و پس از آن دومزیل (سرکاراتی ۱۳۷۸: ۸۵) کوشیده‌اند تا با مقایسه کوی/اوسن اوستایی با کوی/اوسنس ودایی، این هر دو را یک نفر و در نتیجه کاووس را شخصیتی هند و ایرانی و اسطوره‌ای بدانند. پورداود همانندی‌های این دو شخصیت را برای پذیرفتن یکی بودن آنها برای خواننده قانع‌کننده نمی‌داند (پورداود ۱۳۷۷: ۲۳۶). اما صفا وجود این همانندی‌ها را دلیلی بر وجود تاریخی کاووس و دیگر شاهان کیانی می‌داند. (صفا ۱۳۶۹: ۵۰۸ - ۵۰۹)

مهرداد بهار (بهار ۱۳۷۶: ۹۳) و سرکاراتی (سرکاراتی ۱۳۷۸: ۸۴) در این باره دیدگاهی چون شرق‌شناسان دارند و کاووس را شخصیتی اسطوره‌ای و هند و

ایرانی می‌دانند.

بررسی شخصیت کاووس در متون

از کاووس چهاربار در اوستای موجود یاد شده است. در آبان‌یشت (بند ۴۵-۴۷)، او، همانند بیشتر پادشاهان و پهلوانانی که نامشان در آبان‌یشت آمده، با بردن پیشکش به درگاه آناهیتا از او می‌خواهد تا آرزو و خواسته‌اش را برآورد:

کاووس توانا در پای کوه «ارزیفیه»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند او را پیشکش آورد... و از وی خواستار شد: ای آردویسور آناهیتا! ای نیکا! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگ‌ترین شهرهای همه کشورها شوم؛ که بر همه دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و «کوی»^(۲)ها و «کرب»^(۳)های ستمکار چیرگی یابم. آردویسور آناهیتا - که همیشه خواستار زور^(۴) نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند - او را کامیابی بخشید. (اوستا ۱۳۸۲: ۳۰۵-۳۰۶)

در سه بار دیگری که از کاووس در اوستا یاد شده است چیزی درباره‌اش به دست نمی‌آید. در بهرام‌یشت (بند ۳۹) او از اهورامزدا آرزوی نیرو می‌کند و در زامیادیش (بند ۷۱) از او در کنار برخی شاهان دیگر کیانی به‌عنوان کسی که دارای فرّ است، یاد شده و سرانجام در فروردین‌یشت (بند ۱۲۱) نام او در کنار مقدسان و نام‌آورانی می‌آید که فروشی آنان ستوده شده است. تمام آنچه در اوستای موجود درباره او آمده، همین است. در متن‌های پس از اوستا، آگاهی‌های بیشتری از کی کاووس و کرده‌های او به دست می‌آید که مهم‌ترین آنها را در این جا یادآور می‌شویم:

۱. ساختن کاخ‌هایی بر فراز البرز

یکی از مهم‌ترین کارهایی که به کی کاوس نسبت داده‌اند، ساختن هفت کاخ (در برخی متن‌ها پنج کاخ) بر بالای البرز است که در دینکرد و بندهش این کاخ‌ها ویژگی خاصی دارند. در دینکرد آمده است:

... و ساختنش هفت خانه بر میانه البرز: یکی زرین، دو سیمین و دو پولادین، دو از آبگینه و مردمی را که نیرو از پیری تباه شده و جان نزدیک به بیرون رفتن از تن بود، [چون] به خانه

او رسیدند، تیز پیرامون آن خانه بردن و پیری از ایشان فرو افکنده شدن و ایشان را زور و جوانی باز آمدن. آن گاه فرمانی داده شد که مردمان را به در باز مدارید، پانزده ساله به حضور آورید. (بهار ۱۳۸۱: ۱۹۳)

و در بندهش نیز آمده است:

یکی آن که کاووس کرد به البرز... خانه کاووس را گوید که یکی زرین بود که بدو برمی نشست: دوتا از آبگینه بود، که او را اسبستان بود، دوتا پولادین بود که او را رمه (بدان بود) از آن به هر مزه‌ای چشمه آب بی مرگ تازد که پیری را چیره گردد، زیرا هنگامی که پیرمرد بدین در اندر شود، برنای پانزده ساله بدان در بیرون آید، و مرگ را نیز از میان برد. (دادگی ۱۳۶۹: ۱۳۷)

از این کاخ‌ها در دیگر متن‌ها به گونه‌های دیگر نیز یاد شده است.^(۵)

کریستن سن که ماده اصلی سرگذشت کاووس را تقلیدی از سرگذشت بیم (جم) می‌داند (کریستن سن ۱۳۵۵: ۱۱۹)، کاخ کاووس را، که خاصیت جوانی بخشیدن به سالخوردگان را دارد، در کنار گنگ دژ سیاوش، که درون آن همیشه بهار است، از جمله بناها و کاخ‌های اسرارآمیزی می‌داند که از روی ورمکرد ساخته شده است.^(۶) (کریستن سن ۱۳۵۰: ۲۱). او هم چنین معتقد است بن‌مایه ساختن کاخ‌های هفت‌گانه‌ای که به کاووس نسبت داده شده است، بن‌مایه‌ای بسیار کهن است که در بسیاری از افسانه‌ها دیده می‌شود و در اصل به هفت‌رنگ سیارگان بازمی‌گردد که در ساخت پرستشگاه‌های بابلی به کار آمده است. (دومزیل ۱۳۸۴: ۸۳)

در شاهنامه، کی کاووس کاخ‌هایش را با کمک دیوان، که فرمانبردار او هستند،

بر فراز البرزکوه می‌سازد:

یکی خانه کرد اندر البرزکوه	که دیواندران رنج‌ها شد ستوه
بفرمود کز سنگ خارا کنند	دو خانه برو هر یکی ده کمنند
بیاراست آخر به سنگ اندرون	ز پولاد میخ و ز خارا ستون
ببستند اسپان جنگی بدوی	هم‌اشتر عماری کش و راه‌جوی
دو خانه دگر ز آبگینه بساخت	زبرجد به هر جاش اندر نشاخت...

(فردوسی ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۵۰)

اما در شاهنامه اشاره‌ای به ویژگی جوانی‌بخشیدن این کاخ‌ها و یا داشتن چشمه آب بی‌مرگی‌ای که در بندهش از آن یاد شده، نشده است. به گمان نگارنده آن‌چه در شاهنامه به عنوان نوشداروی کی‌کاووس از آن یاد می‌شود، می‌تواند یادمانی از همین ویژگی کاخ کاووس و چشمه آب بی‌مرگی‌ای باشد که در آن روان است.^(۷) این دگرگونی را می‌توان از جمله دگرگونی‌های اسطوره‌ها و جابه‌جایی آنها در زمینه ادبی به‌شمار آورد که در دوران جدیدتر برای هرچه بیشتر منطبق‌شدن اسطوره‌ها با موازین منطقی و تجربی رخ می‌دهد و در اسطوره‌های ایرانی نمونه‌های دیگری نیز دارد.^(۸)

۲. آسمان‌نوردی

یکی دیگر از کارهای معروف کاووس آسمان‌نوردی نافرجام اوست که در بسیاری از متن‌های پیش و پس از اسلام با عنوان‌های گوناگونی از آن یاد شده است. در دینکرد با فریب‌کاری دیو خشم و دیگر دیوان همکار وی، پادشاهی بر هفت کشور در اندیشه کی‌کاوس خوار می‌شود و او در آرزوی شاهی بر آسمان و نشستن بر گاه امشاسپندان به فکر پرواز برای پیکار با یزدان می‌افتد و در این پرواز با از دست دادن فره ایزدی به همراه سپاهیان‌ش از آسمان بر زمین فرومی‌افتد (بهار ۱۳۸۱: ۱۹۴). در بندهش از آسمان‌نوردی کی‌کاووس با تعبیر «کارزار آسمان» یاد شده است که سبب فروافتادن از آسمان و از دست دادن فره‌اش شد:

در شاهی کاووس، در همان هزاره، دیوان ستیزه‌گر شدند و او شتر به کشتن آمد و اندیشه (کاووس) را گمراه کردند تا به کارزار آسمان شد و سرنگون فرو افتاد، فره از او گرفته شد. (دادگی ۱۳۶۹: ۱۴۰)

در ائو گمدئچا نیز به آسمان‌نوردی کاووس اشاره شده است (عفیفی ۱۳۷۴: ۱۷۱). در متن‌های پس از اسلام (فارسی و عربی) نیز به تفصیل یا اجمال به این بخش از داستان کی‌کاووس برمی‌خوریم. «کی‌کاووس» گفت مرا چاره نیست تا بر آسمان روم و ستارگان و ماه و آفتاب را ببینم. پس طلسمی بکرد و [به هوا

برآمد از قوت دانش که او را بود و [لختی بر شد و چند کس با کی کاووس
برشدند] و چون به آنجا رسید که ابر است، آن بند طلسم بشکست و فرو افتادند
و [همه بمردند مگر کی کاووس که او بماند تنها و لیکن هیبت اش بشد.]^(۸) (بلعمی
۱۳۵۲: ۶۰۱) در شاهنامه به خواست ابلیس، دیوی نغزدست کاووس را گمراه
می کند تا او برای پی بردن به راز آسمان و چگونگی گردش چرخ، به یاری چهار
عقاب آموزش دیده، به آسمان بر شود:

دل شاه از آن دیو بی راه شد	روانش ز اندیشه کوتاه شد
گمانش چنان شد که گردان سپهر	به گیتی مر او را نمودست چهر
... از آن پس عقاب دلاور چهار	بیاورد و بر تخت بست استوار
... شنیدم که کاووس شد بر فلک	همی رفت تا بر رسد بر ملک

(فردوسی ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۵۲-۱۵۳)

پس از چندی که عقابان، به سبب خستگی، نیروی پروازشان را از دست
می دهند، تخت کی کاووس از آسمان بر زمین آمل فرو می افتد:^(۹)

چو با مرغ پرنده نیرو نماند	غمی گشت و پرها به خوی در نشاند
نگونسار گشتند ز ابر سیاه	کشان بر زمین از هوا تخت شاه
سوی بیشه شیر چین آمدند	به آمل به روی زمین آمدند

(همان: ۴۱۱ و ۴۱۳)

اما چون می بایست سیاوش از او پدید آید، کی کاووس از مرگ می رهد و به
زاری و خواری در بیشه سرگردان می شود:

سیاوش زو خواست کاید پدید	ببایست لختی چمید و چرید
... بمانده به بیشه درون زار و خوار	نیایش همی کرد با کردگار

(همان: ۴۱۵ و ۴۱۷)

به باور کریستن سن «داستان اسطوره ای حمله کاووس به آسمان، از طریق
اختلاط و آمیزش با روایتی از افسانه اسکندر، که خود از اسطوره ی بابلی اتانا^(۱۰)

ماخوذ است، در خدای‌نامه تغییر شکل داده و به صورت تشبّی برای دست‌یافتن به آسمان‌ها در آمده است» (کریستن سن ۱۳۵۰: ۲۴). برخی این پرواز نافرجام را تمثیلی دانسته‌اند از این که راز آفرینش را با چشم سر نیز نمی‌توان شناخت (خالقی مطلق ۱۳۸۰: ۲۴). پژوهشگر دیگری نیز با توجه به معنی نام کاووس، که آن را کی آرزومند دانسته، کاووس را نماد انسان اساطیری‌ای انگاشته که در آرزوی یافتن فرزندی بود تا بتواند او را قربانی کند:

داستان رفتن کاووس به آسمان - که در روایت کنونی شاهنامه جای و معنایی ندارد و نوعی سبکسری ابلهانه و هوس به‌شمار می‌رود - همانند اسطوره‌آته برای به چنگ آوردن فرزند بوده است. وی که در اساطیر سومری شهریاری پارسا بود و فرزندی نداشت، به این آرزو به آسمان صعود کرد که از بارگاه خدایان، گیاه زایش با خود بیاورد. ماجرای رفتن کاووس به آسمان، نه تنها با این داستان شباهت دارد، بلکه آمدن آن در متون پهلوی هم اصالت و قدمت آن را تأیید می‌کند... (مزدایور ۱۳۶۹: ۶۶)

هم‌چنین داستان آسمان‌نوردی نافرجام کی کاووس بسیار همانند داستان نمرود، پادشاه بابل، است که با صندوق و چهار کرکس به آسمان پرواز می‌کند (کزازی ۱۳۸۱: ۵۳۲). شاید به سبب همین همانندی است که به جز شاهنامه در همه متن‌های پس از اسلام، که از آسمان‌نوردی کاووس در آنها یاد شده، کاخ کاووس در بابل قرار دارد و او از بالای این کاخ بلند، آسمان‌نوردی‌اش را آغاز می‌کند:

گویند کی کاووس پیروزمند و نیک‌روز بود و بر اثر پیروزی و نیک‌روزی‌یی که خداوند نصیب او کرده بود، خواست که از آسمان آگاه شود. قصری را که در بابل است بنا کرد، بر آن صعود کرد.^(۱۱) (مقدسی ۱۳۸۱: ۵۰۵)

۳. کشتن گاو ایزدی

یکی از کارهای ناپسندی که در برخی متن‌های پهلوی به کاووس نسبت

می‌دهند، کشتن گاوی ایزدی است که مرز ایران و توران را پاس می‌داشت:

چنین پیداست که در فرمانروایی کاووس گاوی بود که نیروی معجزه‌آمیزی از ایزدان به تنش رسیده بود. هرگاه ایرانیان و تورانیان با هم درباره مرز پیکار (=دعوا) داشتند، آن گاو را

می‌آوردند و او مرز میان ایران و توران را درست بازمی‌نمود و از آن‌جا که هرگاه ایرانیان علیه تورانیان دادخواهی می‌کردند، تورانیان در پیکار دروغ‌زن می‌شدند و پیوسته با آن مرزنمایی گاو محکوم می‌گشتند و از ایرانیان به آنان آسیب می‌رسید. از آن رو، بر کاووس رشک بردند که چنین چیز شگفتی دارد و بر آن شدند که گاو را بزنند و تباه کنند و به جادوگری و پری‌گری اندیشه کاووس را درباره آن گاو آشفته کردند و او جنگجویی به‌نام سریت را فرمود که آن گاو را بکشد. آن مرد برای نابودی آن گاو آمد. در این‌جا معجزه بزرگی پیدا گشت. چنان‌که دین گوید: آن گاو بلند گفت که: مرا مکش، ای سریت هفتم، (اگر چنین کنی) آن کسی که در جهان بیش از همه خواهان راستی است، کین این رمه را خواهد خواست. زردشت برسد و بد کردن تو را در دین اعلام کند و به روان تو دشواری رسد، چنان‌که از آن‌جا پیداست که: بد کار را (بدی) برسد و مرگ برای او (با آن بدی) برابر است. پیداست که آن مرد چون معجزه‌ای را از گاو دید او را نکشت، بلکه به پیش کاووس بازگشت و آن‌چه دیده بود، گفت. کاووس از آن‌جا که دیوان و جادوگران او را سخت فریفته بودند، به آن مرد فرمود که گاو را بکشد. آن مرد بار دیگر باز پیش آن گاو رفت و هرچه گاو گفت، گوش نداد و او را کشت. (آموزگار و تفضلی ۱۳۸۲: ۶۹-۷۰)

این داستان در کتاب *گزیده‌های زادسپرم* نیز به‌شکل مفصل‌تری آمده است.^(۱۲) این گاو می‌تواند یادآور گاو اساطیری *اوگ‌دات*^(۱۳) باشد (کریستن‌سن ۱۳۵۵: ۱۲۱) که به همراه کیومرث به دست اهریمن در آغاز آفرینش کشته شده و در اثر جابه‌جایی در گذر زمان دگرگونی بسیاری به‌خود دیده است و در اسطوره‌های ایرانی به صورت‌های گوناگون پدیدار می‌شود: در داستان فریدون و ضحاک به‌شکل گاو برمایون، که پرورنده فریدون است و به دست ضحاک از پای درمی‌آید؛ و در داستان کی‌خسرو و افراسیاب به‌صورت پدیده انسان- گاوی چون اغریث،^(۱۴) که افراسیاب او را می‌کشد. از این رو، کشتن چنین گاوی می‌تواند نشان‌دهنده «جنبه‌های اهریمنی» شخصیت کی‌کاووس باشد (سرکاراتی ۱۳۷۸: ۲۱۹)، چنان‌که درباره ضحاک و افراسیاب نیز چنین است.

این باور در اساس می‌تواند با مسأله تقدس گاو در فرهنگ هند و ایرانی پیوند داشته باشد. در ایران باستان، همانند امروز هند، گاو از تقدس برخوردار بود تا

جایی که زرتشت با قربانی کردن آن به مخالفت برخاست. (کریستن سن ۱۳۷۷: ۳۴۹) حتی ایران‌شناسانی نامی چون نیبرگ (نیبرگ ۱۳۸۳: ۸۸) و دوشن گیمن (دومزیل ۱۳۸۳: ۱۱۳) گناه جمشید را در اوستا (یسنا، هات ۳۲، بند ۸) که سبب از دست رفتن فرّ او شد، آموزش خوردن گوشت گاو به مردمان دانسته‌اند.

۴. لشکرکشی به مازندران و هاماوران

کرده دیگر کی‌کاووس لشکرکشی او به مازندران و هاماوران است. از لشکرکشی او به مازندران در متن‌های پیش از اسلام و کتاب‌های معتبر تاریخ پس از اسلام تا زمان فردوسی نشانی نیست، اما در شاهنامه داستان این لشکرکشی به تفصیل آمده است. از میان دیگر متن‌ها، تنها در تاریخ غرر‌السیر آغاز داستان لشکرکشی کی‌کاوس به هاماوران (یمن) شباهتی به آغاز داستان لشکرکشی او به مازندران در شاهنامه دارد:

دیو در چهره جوانی خوش‌روی و نیکوکار همراه نوازندگانی بر او درآمد. کی‌کاووس سرگرم باده‌گساری بود. دیو در میان نواختن ساز و آواز، سرودش را به ستایش از یمن کشاند... این خوشامدگویی‌ها کی‌کاووس را برانگیخت و دل او را بلرزاند و به سوی یمن کشید. (ثعالی ۱۳۷۲: ۱۱۵)

و در شاهنامه می‌خوانیم:

چنان بد که در گلشن زرنگار	همی خورد روزی می خوشگوار...
چو رامشگری دیو زی پرده‌دار	بیامد که خواهد بر شاه بار...
بفرمود تا پیش او خواندند	بهر رودس‌زانش بن‌شانند
به بربط چو بایست برساخت رود	ببر آورد مازندرانی سرود
که مازندران شهر ما یاد باد	همیشه بر و بومش آباد باد...
چو کاووس بشنید از او این سخن	یکی تازه اندیشه افگند بُن
دل رزم‌جویش بیست اندران	که لشکر کشد سوی مازندران

(فردوسی ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۵)

به همین سبب اشپیگل داستان جنگ مازندران را داستانی می‌داند که از روی جنگ هاماوران ساخته شده است (نلدکه ۱۳۶۹: ۹۴)، اما نلدکه نظر دیگری دارد؛ او

می‌نویسد که جنگ مازندران «یک روایت مجزای قدیمی است که از یک طرف از روی ماجراهای اسفندیار و از طرف دیگر از روی مسافرت به هاماوران درست شده است» (همان: ۹۴-۹۵). کریستن سن اما داستان نبرد کاووس با دیوان مازندران را اقتباسی از داستان هوشنگ، که در یشت‌ها پیش از همه بر دیوان مازندران چیرگی یافته بود، می‌داند (کریستن سن ۱۳۵۵: ۱۲۱). به هر روی، آنچه مسلم است این است که در هیچ نوشته‌ای، تا زمان سرودن شاهنامه، به لشکرکشی کاووس به مازندران اشاره‌ای نشده است، مگر آنکه با پژوهشگرانی که مازندران یاد شده در متن‌های قدیم را با یمن یکی می‌دانند، هم‌داستان شویم و منظور ثعالبی را از یمن، همان مازندران بدانیم.

داستان لشکرکشی کی کاووس به هاماوران به اجمال و یا تفصیل در بیشتر کتاب‌های تاریخی فارسی و عربی پس از اسلام آمده^(۱۵) و در بندهش نیز اشاره‌ای کوتاه به آن شده است.^(۱۶)

نتیجه

کاووس هرچند در اوستا شهریاری فرهمند و تواناست که بر همه کشورهای مردمان فرمان می‌راند؛ اما همانند برخی دیگر از شخصیت‌های حماسه ملی ایران، سرگذشت چندان روشنی در این کتاب ندارد. خطوط اصلی چهره این پادشاه در متن‌های دوره میانه نمودار می‌شود، که در آنجا سبکسری‌های بسیارش بر شکوه اندکش هاشور می‌زند. هم‌چنین خام‌کاری و کژروی‌هایی که در متن‌های پس از اسلام (فارسی و عربی) به او نسبت داده شده است، چندان شکوهی برایش به جا نمی‌گذارد و از همین روست که فردوسی این‌گونه او را، به سبب بی‌خردی‌اش، از زبان گودرز جهان‌دیده نکوهش می‌کند:

به رستم چنین گفت گودرز پیر که: «تا کرد مادر مرا سیر شیر
همی بینم اندر جهان تاج و تخت کیان و بزرگان بی‌داربخت

چو کاووس نشنیدم اندر جهان ندیدم کس از مهتران و مهان
خرد نیست او را نه دانش نه رای نه هوشش به جایست و نه دل به جای...
(فردوسی ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۵۴)

با مرور داستان‌هایی که درباره کاووس آورده شد، روشن می‌شود که کاووس شخصیتی است که بارها از دیوان و جادوان (نیروهای اهریمنی) فریب خورده است: داستان آسمان‌نوردی‌اش، لشکرکشی‌اش به مازندران و هاماوران و کشتن گاو ایزدی، همه به وسوسه نیروهای اهریمنی رخ داده است. بر این اساس، می‌توان گفت این جنبه منفی شخصیت کاووس در حقیقت نیمه ناشناخته و تاریک شخصیت اوست که به تعبیر یونگ می‌تواند کهن‌الگوی «سایه» را بازتاب دهد. به عبارت دیگر، این نیروهای اهریمنی که کاووس را به کارهای ناشایست و بد فرجام سوق می‌دهند، چیزی جز بخش تاریک روان ناهشیار او نیستند که در این داستان‌ها به شکل نیروهای شر نمادینه شده‌اند.^(۱۸)

پی‌نوشت

- (۱) برای آگاهی بیشتر از چگونگی تأثیر این عوامل ر.ک. به: بهار ۱۳۷۶: ۳۹ به بعد و سرکاراتی ۱۳۷۸: ۲۱۳-۲۲۴.
- (۲) «گوی‌ها» در اوستا به گروهی از فرمانروایان دشمن دین مزداپرستی اطلاق می‌شود. (اوستا ۱۳۸۲: ۱۰۳۶)
- (۳) «کَرَب» در اوستا عنوان گروهی از پیشوایان دیوپرستان و دشمنان دین مزداپرستی است. (همان: ۱۰۳۱)
- (۴) «زور» پیشکش‌های مایع مانند شیر و نوشابه «هوم» و مانند آنهاست که به آیین نیایش می‌برند. (همان: ۹۹۹)
- (۵) به‌عنوان نمونه در تاریخ طبری (طبری ۱۳۷۵: ۴۲۲)، شیطان‌ها که فرمانبردار کی‌کاووس‌اند، شهری هشتصدفرسنگی برای او می‌سازند که حصارهایی از جنس طلا و نقره و ... دارد. این شهر در تاریخ بلعمی (بلعمی ۱۳۵۲: ۵۹۸) هشت‌فرسنگی است.

(۶) کزازی کاخ کاووس و دیگر کاخ‌هایی از این دست را در اسطوره‌های ایرانی از دید نمادشناسی بازتاب آرزوی زندگی آرمانی‌ای می‌داند که آدمی همیشه در جست‌وجوی دستیابی به آن بوده است. به باور او چنین کاخ‌هایی همان آرمانشهر اندیشمندانی چون افلاتون و فارابی است که به این صورت نمادینه شده‌اند. (کزازی ۱۳۸۱: ۵۵۲-۵۵۳)

(۷) به نظر هرمان لومل این ویژگی از پیش‌نمونهٔ هندی جادوگر کاووس، کاویه اوشنس به او رسیده است. (دومزیل ۱۳۸۴: ۱۱۰)

(۸) برای آگاهی بیشتر ر.ک. به: سرکاراتی ۱۳۷۸: ۲۱۵-۲۱۷.

(۹) برای آگاهی از دیگر روایت‌ها نک: طبری ۱۳۷۵: ۴۲۲؛ ثعالی ۱۳۷۲: ۱۲۸ به بعد؛ دینوری ۱۳۶۸: ۳۷؛ مسعودی ۱۳۵۶: ۲۲۱ و مقدسی ۱۳۸۱: ۵۰۵.

(۱۰) فردوسی در دو جای دیگر (ج ۶: ۲۲۵ و ج ۷: ۴۰۶) ساری را جای فروافتادن کی کاووس می‌داند.

(۱۱) برای آگاهی از این داستان؛ نک: ارفعی ۱۳۶۹: ۱۹۱-۱۹۷.

(۱۲) هم‌چنین نک: طبری ۱۳۷۵: ۴۲۲؛ اصفهانی ۱۳۴۶: ۳۵؛ ثعالی ۱۳۷۲: ۱۱۸.

(۱۳) نک: گزیده‌های زادسپرم ۱۳۶۶: ۱۹-۲۰.

(۱۴) اوگ‌دات - به معنای یکتا آفریده؛ گاو نخستین که به دست اهریمن از پای درآمد. برای آگاهی بیشتر نک: دادگی ۱۳۶۹: ۴۰ و ۴۷ به بعد.

(۱۵) اغریپث - نام پسر پشنگ و برادر افراسیاب شاه توران است. به روایت شاهنامه، او به گناه همدلی با ایرانیان به فرمان افراسیاب کشته شد. در پهلوی او را «گوپت شاه» یا «گوپت شاه» خوانده‌اند و او را موجودی توصیف کرده‌اند که «از پای تا نیمهٔ تن، گاو و از نیمهٔ تن، تا بالا انسان است». (مینوی خرد ۱۳۸۰: ۷۰)

(۱۶) برای آگاهی بیشتر از این روایت‌ها نک: طبری ۱۳۷۵: ۴۲۳؛ بلعمی ۱۳۵۲: ۵۹۹؛ مسعودی ۱۳۵۶: ۲۲۱؛ مقدسی ۱۳۸۱: ۵۰۵.

(۱۷) نک: دادگی ۱۳۶۹: ۱۴۰.

(۱۸) برای آگاهی بیشتر از دیدگاه یونگ، نک: گرین و همکاران ۱۳۷۶: ۱۷۸-۱۸۵.

کتابنامه

- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد. ۱۳۸۲. *اسطوره زندگی زردشت*. چ ۵. تهران: چشمه.
- ارفعی، عبدالحمید. ۱۳۶۹. «آئنه»، افسانه‌ی نخستین پرواز. فرهنگ. کتاب هفتم.
- اصفهانی، حمزه بن حسن. ۱۳۴۶. *تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء)*. ترجمه جعفر شعار. چ ۱. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اوستا کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان*. ۱۳۸۲. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. چ ۸. تهران: مروارید.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. ۱۳۵۲. *تاریخ بلعمی*. به تصحیح محمدتقی بهار (به کوشش محمد پروین گنابادی). ج ۱. چ ۲. تهران: زوآر.
- بهار، مهرداد. ۱۳۷۶. *جستاری چند در فرهنگ ایران*. چ ۳. تهران: فکر روز.
- _____ . ۱۳۸۱. *پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و پاره دوم)*. چ ۴. تهران: آگاه.
- پورداد، ابراهیم. ۱۳۷۷. *یشت‌ها*. چ ۱. تهران: اساطیر.
- ثعالبی، حسین بن محمد. ۱۳۷۲. *شاهنامه‌ی کهن (پارسی تاریخ غررالسیر)*. ترجمه سیدمحمد روحانی. چ ۱. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- خالقی مطلق، جلال. ۱۳۸۰. *یادداشت‌های شاهنامه*. بخش یکم ۱. چ ۱. نیویورک: بنیاد میراث ایران.
- دادگی، فرنیغ. ۱۳۶۹. *بندش*. گزارنده: مهرداد بهار. چ ۱. تهران: توس.
- دوستخواه، جلیل. ۱۳۸۰. *حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره‌ها*. ویراست دوم. تهران: آگاه.
- دومزیل، ژرژ. ۱۳۸۴. *بررسی اسطوره کاووس در اساطیر ایرانی و هندی*. ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی. چ ۱. تهران: قصه.
- _____ . ۱۳۸۳. *سرنوشت شهریار*. ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی. چ ۱. تهران: قصه.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. ۱۳۶۸. *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی.

چ ۳. تهران: نی.

سرکاراتی، بهمن. ۱۳۷۸. *سایه‌های شکارشده*. چ ۱. تهران: قطره.

صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۶۹. *حماسه‌سرایی در ایران*. چ ۵. تهران: امیرکبیر.

طبری، محمدبن جریر. ۱۳۷۵. *تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۲. چ ۵. تهران: اساطیر.

عفیفی، رحیم. ۱۳۷۴. *اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی*. چ ۱. تهران: توس.

فردوسی. ۱۳۷۴. *شاهنامه (براساس چاپ مسکو)*. به کوشش سعید حمیدیان. چ ۲. تهران: دفتر نشر داد.

کریستن‌سن، آرتور. ۱۳۵۰. *کارنامه شاهان در روزگار ایران باستان*. ترجمه بهمن سرکاراتی و باقر میرخانی. چ ۱. تبریز: دانشگاه.

_____ . ۱۳۵۵. *کیانیان*. ترجمه ذبیح‌الله صفا. چ ۴. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

_____ . ۱۳۷۷. *نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار...* . ترجمه و تحقیق: ژاله آموزگار، احمد تفضلی. چ ۱. تهران: چشمه.

کزازی، میرجلال‌الدین. ۱۳۸۱. *نامه‌ی باستان*. ج ۲. چ ۱. تهران: سمت.

گرین، ویلفرد؛ لی مورگان، ارل لیبر؛ ویلینگهم، جان. ۱۳۷۶. *مبانی نقد ادبی*. ترجمه فرزانه طاهری. چ ۱. تهران: نیلوفر.

گزیده‌های زادسپرم. ۱۳۶۶. ترجمه محمدتقی راشد محصل. چ ۱. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

مزداپور، کتایون. ۱۳۶۹. «شالوده‌ی اساطیری شاهنامه». فرهنگ. کتاب هفتم.

مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین. ۱۳۵۶. *مروج‌الذهب*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۱. چ ۱. تهران: بنیاد ترجمه و نشر کتاب.

مقدسی، مطهربن طاهر. ۱۳۸۱. *آفرینش و تاریخ (البدء و التاریخ)*. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. ج ۲. چ ۲. تهران: آگه.

مینوی خرد. ۱۳۸۰. ترجمه احمد تفضلی. ویرایش سوم. تهران: توس.

۱۲۲ / فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی _____ رضا ستاری

نلدکه، تئودور. ۱۳۶۹. حماسه ملی ایران. ترجمه بزرگ علوی. چ ۴. تهران: جامی، مرکز نشر سپهر.
نیبرگ، هنریک ساموئل. ۱۳۸۳. دین‌های ایران باستان. ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی.
چ ۱. کرمان: دانشگاه شهید باهنر.

منابع انگلیسی

Bartholomae, Christian. 1961. *Altirionisches wo rterbuch*. Berlin.

